

چاپ یازدهم

فریبا وفی

حتی وقتی می خندیم



حتی وقتی می خندیم

فریبا وفی

حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز
طرح جلد: ابراهیم حقیقی

© نشر مرکز چاپ اول ۱۳۷۸، شماره‌ی نشر ۴۳۸

چاپ یازدهم اسفند ۱۳۹۴، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ جباری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۵-۴۵۷-۱

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۴۶۲-۸۸۹۷۰ فاکس: ۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق محفوظ و در اختیار نشر مرکز است.

تکثیر، انتشار، بازنویسی و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله: فتوکپی، الکترونیکی،
سبب و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و بخشش و یا تهیه‌ی نمایش‌نامه و فیلم‌نامه از آن بدون دریافت
مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: وفی، فریبا

عنوان و نام پدیدآور: حتی وقتی می‌خندیم / فریبا وفی

مشخصات ظاهری: هشت، ۹۶ ص

یادداشت: ص. ج به انگلیسی: Faribâ Vafi. Even While We Are Laughing

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ج ۸ ف ۸۳۹۸ / PIR

رده‌بندی دیویی: ۶۲ / ۳ / ۸

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۱۸۴۰۸۲۸

برای همسر مجید

30book

فهرست

۱	حتی وقتی می‌خندیم
۵	راز
۷	دو روز
۱۱	باز هم بگو مادام
۱۵	یک برادر
۱۹	بی‌دغدغه
۲۱	چهره شوهرم
۲۳	بیرون از گور
۲۷	خسته از بازی
۳۱	راه خاکی
۳۵	انتخاب
۳۹	باید برقصم و نمی‌رقصم
۴۳	مگس‌ها
۴۷	من بدم
۵۱	روتو بکن این ور
۵۵	کمین
۵۹	یاد
۶۵	سازی برای من
۷۱	خدو
۷۷	بگو عمه
۸۳	دختر
۸۹	زن‌ها

حتی وقتی می خندیم

ما چهار زنیم. وقتی دور هم جمع می شویم می توانیم بخندیم حتی اگر غمگین باشیم. ما ژلب و پودر صورتمان را به یکدیگر تعارف می کنیم و در آینه کوچکی که دست به دست می گردد به خودمان نگاه می کنیم. حرف های ما از بچه هایمان شروع و به مردهایمان ختم می شود. همین است که صدایمان اول نرم و لطیف است و آرام آرام خشن و خشن تر می شود. ما با لذت زیاد از خیانت هایمان می گوئیم. حالا ما یکدیگر را به خوبی می شناسیم و می دانیم که هرکدام چگونه خیانت می کنیم.

یکی از ما همیشه حالمان را بهم می زند. او وقتی عصبانی است کبابی آغشته به آب دهان برای شوهرش می پزد. او داستانهای چندش آوری برای ما تعریف می کند. ما بدن هایمان را جمع می کنیم. گوش هایمان را می گیریم و التماس می کنیم بیشتر از این نگوید. غش غش می خندد و باز هم می گوید. به نظر ما او زن عقب مانده ای است چون فقط یک راه برای انتقام می شناسد.

یکی از ما مردش را غارت می کند، آشکار و پنهان، چه خواب

باشد و چه بیدار. وقتی توی خانه هستند و یا وقتی برای خرید بیرون می‌روند. او حتی می‌تواند قبض آب و برق برای تیغ‌زدن شوهرش جعل کند. همیشه در حال دادن و ستاندن است. یک شعبده‌باز واقعی است.

من معامله دیگری با زندگی ام کرده‌ام. سال‌هاست که شوهرم مبل توی خانه است یا بخاری گوشه دیوار و یا حتی بشقاب روی میز. من احساسم را از او گرفته‌ام و او هر روز به شکلی درمی‌آید غیر از شکل مردی که باید در خانه باشد.

تنها یکی از ما، هنوز از خیانتش چیزی نگفته است. ما همه به او خیره می‌شویم. قرار نیست کسی در این جمع دوستانه رازش را برملا نکند. ما حدس می‌زنیم خیانت او از نوع تازه‌ای باشد، چون او صورت بی‌لبخندش را از اول مهمانی حفظ کرده است. صندلی‌هایمان را به او نزدیک می‌کنیم و چشمانمان از کنج‌کاوای برق می‌زند.

بعد از سکوتی که کفر همه را در می‌آورد چشمانش رامی‌بندد و با زحمت زیاد می‌گوید:

«من هم ... من هم خیانت کرده‌ام.»

نفسی از سر آسودگی می‌کشیم و یکی از ما می‌گوید:

«آفرین ... ادامه بده.»

«به او نه. به خودم.»

می‌گوییم:

«چه شاعرانه! چه شاعرانه!»

«در تمام این سال‌ها هیچوقت طوری که دلم می‌خواست زندگی

نکرده‌ام.»

«مگر دلت چه می‌خواست؟»

۳ حتی وقتی می‌خندیم

«نمی‌دانم حالا دیگر این را هم نمی‌دانم.»
همه ساکتیم. یکی از ما سرخابش را از کیفش درمی‌آورد و به همه
تعارف می‌کند. همه ما بی‌آنکه به آئینه نگاه کنیم گونه و لب‌هایمان را
پررنگ‌تر می‌کنیم و به خانه‌هایمان برمی‌گردیم.

30book

راز

وقتی در مقابل او بی دفاع می شوم به رازم فکر می کنم. فکر کردن به راز آرامم می کند. در این جور مواقع مثل مردی می شوم که به گنج پنهانی اش می اندیشد و احساس امنیت می کند. من رازم را مثل زن حامله ای همه جا می برم. با حساسیت زیاد از آن مراقبت می کنم و گه گاه لبخندی پنهانی به آن می زنم.

او دوست دارد علت لبخندم را بداند. اصلاً می خواهد علت هر چیزی را بداند. من لحن افغان کننده خاصی را کشف کرده ام. یک جمله سراسر است و کامل او را راضی می کند. حواسم هست که جوابم دوبهلو و مبهم نباشد. او درون ندارد. آدم بی شیله پيله ای است برای همین صراحت و صداقت او را راضی می کند و حتی به وجد می آورد. من لذت راز داشتن را بعد از ده سال زندگی مشترک پیدا کرده ام. وقتی همه چیز مشترک می شود اختصاصی بودن یک چیز لذت خاصی به آدم می دهد.

با او سوار اتوبوس می شویم. اتوبوس شلوغ است. رو در روی هم ایستاده ایم. هیچ چیز بین ما دو نفر نیست غیر از میله وسط اتوبوس و رازی که من با نگاهم آن را زیباترش می کنم. او میله را می بیند ولی

نمی‌تواند رازم را ببیند، یا آسیبی به آن برساند. نمی‌تواند آن را از من بگیرد، یا تحقیرش کند. من آن را به خودم می‌فشارم و از میان جمعیت عبور می‌کنم. از اتوبوس پیاده می‌شویم و پا به پای هم راه می‌رویم.

او عاشق پیاده‌روی است. برای این که مرا به این کار راغب کند هر روز از شکم بزرگ و بی‌ریختم می‌گوید و یک روز برایم یک جفت کتانی سفید می‌خرد. کفش‌ها را می‌پوشم و کنارش راه می‌روم. او حرف می‌زند. من گوش می‌کنم. دستم را در دستش می‌گیرد و با محبت آن را فشار می‌دهد. مثل زوج‌های جوان و بی‌خیال در خیابان‌ها پرسه می‌زنیم و به خانه برمی‌گردیم.

او بعد از دو روز می‌رود. من با رازم تنها می‌مانم. خوب نگاهش می‌کنم. رازم صدای بمی دارد و ترس را از آدم دور می‌کند.

نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد ولی تمام شوقم را برای تنها بودن با رازم از دست می‌دهم. رو در رو شدن با او هیچ لطفی برایم ندارد. از او می‌خواهم از من فاصله بگیرد. لازمش ندارم. به نظرم می‌رسد زن‌های ساده‌ای که چشمانشان هیچ‌گاه به درونشان خیره نمی‌شود متانت بیشتری دارند.

تجربه کرده‌ام که رازم زیبایی‌اش را باز می‌یابد. وقتی که او برمی‌گردد و آنقدر دوستم دارد که می‌خواهد مثل یک روح در دو قالب باشیم. مثل هم فکر کنیم، مثل هم دوست بداریم و مثل هم زندگی کنیم.

شاید به نظر موزی برسم. چون دیگر گریه نمی‌کنم و یواشکی ولی با هیجان زیاد به خانه برمی‌گردم رازم را پیدا می‌کنم و آن را در آغوش می‌گیرم. تنها در این جور مواقع است که احساس می‌کنم چیزی از او کم ندارم و با خونسردی زیاد در پیاده‌روی‌های طولانی‌اش شرکت می‌کنم.

همین جاست که باید مثل یک سرباز کار کشته شلیک کنی ولی نه شلیک تیر که شلیک خنده. باید بتوانی بخندی. خنده‌ی بلند آدم بی‌غل‌وغش. باید آن قدر خوش‌دلانه بخندی که به راحتی او را هم به خنده بیاوری. باید به خودتان نگاه کنید و بخندید با صدای بلند. درست در این لحظه است که خنده می‌تواند یک فشفشه باشد توی آسمان تاریک و فقط بعد از این خنده است که...

کتاب‌های فریبا و فی با نشر مرکز

برنده‌ی من (رمان)

برنده‌ی جایزه‌ی بهترین رمان سال ۱۳۸۱ بنیاد هوشنگ گلشیری

برنده‌ی جایزه‌ی بهترین رمان سال ۱۳۸۱ جایزه‌ی ادبی یلدا

تقدیر شده توسط داوران جایزه‌ی مهرگان ادب سال ۱۳۸۱

تقدیر شده توسط داوران جایزه‌ی ادبی اصفهان سال ۱۳۸۱

ترولان (رمان)

تقدیر شده توسط داوران جایزه‌ی ادبی اصفهان سال ۱۳۸۲

روایای تبت (رمان)

برنده‌ی جایزه‌ی بنیاد هوشنگ گلشیری سال ۱۳۸۵

برنده‌ی لوح تقدیر هفتمین دوره‌ی جایزه‌ی مهرگان ادب سال ۱۳۸۵

رازی در کوچه‌ها (رمان)

ماه کامل می‌شود (رمان)

بعد از پایان (رمان)

✓ حتی وقتی می‌خندیم (مجموعه داستان)

برنده‌ی من تاکنون به زبان‌های انگلیسی، ایتالیایی و آلمانی ترجمه و منتشر شده، و رازی در کوچه‌ها به زبان‌های فرانسوی و نروژی ترجمه و منتشر شده و ترلان نیز به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شده است. انتشار همه‌ی این ترجمه‌ها بر اساس عقد قرارداد رسمی کپی‌رایت میان نشر مرکز و ناشران خارجی انجام شده است.

ISBN: 978-964-305-457-1



9 789643 054571

۷۸۰۰ تومان

